



آیه‌الله العظمی منتظری

آفرینش مورچه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تمام این عالم نعمت خدا است: خورشید، ماه، ستارگان، زمین، جنگل، دریا و هرچه در این زمین وجود دارد، از نعمتهای خدا است که ما از آنها بهره می‌بریم. اگر مردم در این همه نعمت‌های فراوان و در قدرت بی‌پایان حق، فکر می‌کردند، بی‌گمان اینقدر دهان کجی به دستورات خدا نمی‌نمودند و در بی‌راهه‌ها و خطوط انحرافی - که بی‌شک معلول شناختن خدا و بی‌نبردن به عظمت الهی است - سیر نمی‌کردند و اگر انسان خدا را بشناسد و بداند خداوند قادر و قهار است و از ستمگران انتقام می‌گیرد و خرد و درشت اعمال ما را حساب می‌کند، اینقدر کجروی نمی‌کند، بلکه در راه اسلام و راه خدا گام برمی‌دارد، چون به قدرت و قهاریت خدا پی برده و می‌داند که آتش جهنم، معلول این قهاریت است.

حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام با آن مقام والا و آن همه عبادتها و مناجاتها و نیایشهای خالصانه اش در دعائی که از ابو حمزه ثمالی نقل شده چنین با خدای خود راز و نیاز می‌کند:

«فَمَا لِي لَا أُنْكِرُ؟ أُنْكِرُ يُخْرُجُ نَفْسِي، أُنْكِرُ يُطْلِقُهُ قَبْرِي، أُنْكِرُ يُضَيِّقُ لِحَدِيدِي، أُنْكِرُ يُسْأَلُ مُنْكَرٌ وَنُكَيْرٌ لِأَتَانِي، أُنْكِرُ يُخْرُجُنِي مِنْ قَبْرِي غُرْبَانًا ذَلِيلًا خَائِلًا يُقْلِي عَلَى ظَهْرِي، أُنْظَرُ مَرَّةً عَنْ يَمِينِي وَآخَرِي عَنْ شِمَالِي إِذِ الْخَلَائِقُ فِي شَأْنِ غَيْرِ شَأْنِي...»

چرا من گریه نکنم؟ گریه می‌کنم برای آن وقتی که جانم از بدنم بیرون رود، گریه می‌کنم برای تاریکی قبرم، گریه می‌کنم برای تنگی لحدم، گریه می‌کنم برای سؤال منکرو نکیر (آنگاه که به سراغم آیند) گریه می‌کنم برای آن وقتی که از قبر بیرون می‌آیم در حالی که برهنه و ذلیل و سنگینی اعمالم را بر دوش می‌کشم، گاهی به طرف راست و گاهی

حضرت امیرالمؤمنین «ع» در این خطبه، در مقام اثبات خدا و بیان صفات الهی است که تاکنون چند بحث در قسمتهای اول خطبه داشتیم. اینک به دنبال خطبه می‌پردازیم:

«مِنْهَا فِي صِفَةِ عَجِيبِ خَلْقِ أَنْصَافِ مِنَ الْحَيَوَانِ...»
قسمتی از این خطبه، در بیان خلقت اقسامی از حیوانات است که خلقت آنها عجیب می‌باشد.

همانگونه که قبلاً تذکر دادیم، مبنای سید رضی «ره» در نهج البلاغه بر این بوده است که قسمتهای جالبی از خطبه‌های حضرت را - که از نظر فصاحت و بلاغت - اهمیت دارد و با قسمتهای مربوط به فلسفه و حکمت را به انتخاب و اختیار خود نقل کند و لذا در بسیاری از موارد، کلمه «مِنْهَا» اختیار می‌کند و این دلیل بر این است که قسمتهائی از خطبه را حذف کرده است. در این خطبه نیز، پس از اثبات صانع و بیان برخی از صفات الهی و سلام و درود بر پیامبر «ص» قسمتی را حذف کرده، آنگاه می‌گوید: و از این خطبه است، قسمتی که درباره برخی از حیوانات عجیب الخلقه، ذکر کرده‌اند.

تفکر در نعمتهای الهی

«وَلَوْ فَكَّرْتُمْ فِي عَظِيمِ الْمُدْرَةِ وَجِسْمِ الْبَيْعَةِ لَرَجَعْتُمْ إِلَى الْقَرِيقِ وَ لِحَافُوا غَذَابَ الْخَرِيقِ...»

اگر مردم در قدرت عظیم و نعمت فراوان و بزرگ خداوند می‌اندیشیدند، بی‌گمان به راه خدا برمی‌گشتند و از عذاب سوزان می‌ترسیدند.

به طرف چپ می نگریم و می بینم بندگان به فکر خویشتند و کسی به فکر من نیست.

این سخنان امام علی بن الحسین علیه السلام بود، که با آن همه زهد و پارسائی و عبادتها، اینچنین خاضع و خاشع در برابر حضرت ذوالجلال نیایش می کند، زیرا خدا را شناخته است و عظمت خدا برای او روشن می باشد.

برای پی بردن بیشتر به مطلب، توجه کنید: آن سلاطین مقتدری که بیشتر اعمال قدرت می کردند، هر کس به آنها نزدیکتر بود، ترس و وحشتش زیادتر بود چرا که بر قدرت و گردنکشی آنان احاطه داشت ولی آنهایی که از آن پادشاهان شناخت زیادی نداشتند، ترس چندانی هم نداشتند و به تناسب هر چه شناخت زیادتر بود، ترس و وحشت زیادتر می شد. بنابر این، خدائی که سلطان السلاطین و شاه شاهان است و جبار و منتقم و قهار است، هر کس شناختش بیشتر باشد، بی گمان ترس و وحشتش از غضب خداوند بیشتر است.

آری! خداوند در همان حال که غفار الذنوب و ارحم الراحمین است، قهار و شدیدالعقاب نیز هست، از ظالمان و ستمگران به شدت انتقام می گیرد، از حقوق مردم (حق الناس) نمی گذرد و بدون هیچ زیاد و کم، کارهای ما را مورد محاسبه قرار می دهد.

این آیه قرآن که می فرماید: «فَمَنْ يَمْتَلِ بِظُلْمٍ ذُرَّةً غَيْرَ بَرَّةٍ وَ مَنْ يَمْتَلِ بِظُلْمٍ ذُرَّةً شَرًّا بَرَّةٍ» از محکمات است. پس هر کس به اندازه سنگینی کاری که کرده است حتی اگر به مقدار یک ذره کوچک باشد، نتیجه آن را در قیامت می بیند، خواه کار خیر باشد و خواه کار شر. این زبان انسان هر چه در این دنیا فحش دهد، غیبت کند، دروغ گوید و نیش بزند در قیامت به صورت نیشهایی زننده در خواهد آمد و او را نیش خواهد زد چرا که هر کس نیش می زند، نیش می خورد.

دلهای بیمار

«وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ وَالْبَهَائِرُ مَدْحُولَةٌ.»

ولی - چه باید کرد - دلها بیمار و بینائی ها معیوب است!

حضرت این جمله را با تأثر و تأسف بیان می کنند: چه کنیم؟ دلها مریض و بیمار است و از حقیقت گریزان است و در راه های کج و انحرافی روان است و علت دل بدترین علتها و بیماریش سخت ترین بیماریها است و هرگاه قلب انسان بیمار شود، آن فهم و شعوری که از آن انتظار می رود ندارد و در آن صورت، انسان را به بی راهه و یوار سوق می دهد.

منها من بعد خلق الله من العيون

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النُّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَعَاقَبُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَالْبَهَائِرُ مَدْحُولَةٌ، أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَاحِبِ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَنْقَضَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَالْإِثْرَ، أَنْظُرُوا إِلَى النَّفْثَةِ فِي صَفْرِ جَبْتِهَا، وَطَافَةِ هَيْبَتِهَا، لَا تَكَادُ تَنَالُ بِحَظِّ الْبَصَرِ، وَلَا بِمُسْتَنْزَلِكِ الْفَيْكْرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَصَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا،

بصائرت: جمع بصیرت است و معنای بصیرت، همان بینائی دل می باشد.

مدخوله: یعنی در آن خلل و عیب پیدا شده و پر از غلّ و غش است.

تعصب های غلط، حب دنیا، حب ریاست، خود پسندي، خودخواهی، حسد، حقد و... از بیماریهای دل است که انسان را وادار می کند، پا روی حق بگذارد. اگر قلب، صاف و بی غلّ و غش نباشد و خدای نخواست شهوتها و هواها و خودخواهی ها بر آن مسلط شود، آنقدر خطرناک است که گاه می بینی اگر خلاف میل او رفتار شود و از او اطاعت نشود، در پی ضربه زدن برمی آید و طرف را هر چند در خط اسلام هم باشد، با تمام توان می کوبد، شخصیت او را لکه دار می کند و با نهمت، غیبت و افتراء، او را در جامعه ساقط می نماید.

خلقت موجودات ریز

«الآنظرون الى صغير ما خلق..»

آیا نمی نگرند به موجودات ریز و کوچکی که خدا آفریده است؟

این مردمی که منکر خدا هستند چرا دقت در خلقت موجودات نمی کنند، و با چشم واقع بین موجودات ریز و کوچک را نمی نگرند؟! اگر آنها نمی توانند ستارگان و ماه و خورشید و کهکشانها و خورشیدهایی که به مراتب از خورشید ما بزرگترند ببینند، موجودات ریز و کوچک را ببینند که خداوند چه ریزه کاریهایی در وجود آنها خلق کرده است.

الآنظرون: آیا با دقت نمی نگرند.

نظروا بصاربا هم فرق دارند! بصار معنایش دیدن سطحی است و اما نظر دیدن با دقت را گویند.

«كيف احكم خلقه.»

چگونه خداوند خلقتش را محکم کرده است.

«وانفن ترکیه»

ترکیب و به هم پیوستگی اش را استوار و متن قرار داده است.

خداوند خلقت این موجود ریز و کوچک را محکم و استوار قرار داده که هیچ نقص و کمبودی ندارد.

«وفلق له السمع والبصر وسوی له العظم والبشر»

و برای آن موجود کوچک - چشم و گوش پدید آورد و استخوان و پوست آراست.

این حیوان با آن ریزی و کوچکی، دارای چشم و گوش است. استخوان بندیش را به تناسب بدنش آراسته و کامل گردانیده و بر آن پوست رو پیانده. خلاصه اعضای بدنش به تناسب اندامش کامل و بی نقص آفریده شده است.

پس از این قسمت کلی درباره حیوانات صغیرالجهت و ریز، حضرت دو مثال می زنند، یکی به مورچه و دیگری به ملخ.

آفرینش مورچه

«انظروا الی النملة فی صفر جنتها ولطافة هیشها.»

با دقت به مورچه بنگرید با آن بدن کوچکش و هیکل ظریفش.

معمولاً کار ریز کردن و چیزی را کوچک درست کردن، دشوارتر و مشکل تر از بزرگ است. فرض کنید اگر کسی می خواهد چیزی را با گل درست کند، اگر آن چیز، لگن باشد، درست کردن آن هم آسان تر و هم سریع تر است ولی اگر بخواد فنجان - مثلاً - درست کند، چون ریزه کاری بیشتری دارد لذا هم وقت بیشتر و هم کاربرد زیادتری خواهد داشت.

«لا نکاد نال بلحظ البصر ولا بمستدرک الفکر.»

بقدری ریز است که با چشم دیده نمی شود و با فکر درک نمی گردد.

این مورچه بقدری ریز است که دیدن آن با گوشه چشم مشکل آید و همین کوچکی سبب می شود که به آن هیچ توجهی نشود و اصلاً در فکر و اندیشه انسان نیز راه نیابد.

لحظ البصر: دید چشم.

تنال: دریافت می شود.

مستدرک: از باب استفعال است، از ماده درک و آنچه از باب استفعال است، در آن معنای طلب می آید. مستدرک ممکن است اسم مفعول باشد و ممکن است اسم مکان و یا مصدر میمی؛ و ظاهراً در اینجا مصدر میمی است چون معنای مصدری دارد. ولا بمستدرک الفکر: یعنی و نه بواسطه طلب درک فکرها به دست می آید یعنی فکر من و شما هر اندازه طلب ادراک داشته باشد، نمی تواند آن ظرافت مورچه را ادراک کند.

و اگر آن را بمعنای اسم مفعول بگیریم، چنین می شود: آنچه طلب درک شده است یعنی آن درک شده شما نمی تواند ظرافت و دقایق وجودی مورچه را بیابد.

زمین مورچه

«کیف دبت علی ارضها.»

بنگرید که چگونه این مورچه بر زمین خودش می جنبد و حرکت می کند.

یک وقت ترا - ای انسان - غرور نگیرد که فکر کنی این زمین مال تو است. مورچه هم در آن نقطه ای که راه می رود سهمی دارد، آن هم چنین می پندارد که خود صاحب زمین است و تو ای انسان حق آنرا غصب کرده ای! پس این زمین نه مال تو است و نه مال دیگری بلکه مال خدا است که هم در اختیار تو قرار داده و هم قسمتی را در اختیار مورچه و... قرار داده است.

دبت: می جنبد و حرکت می کند.

بدست آوردن روزی

«وَصَبَّتْ عَلٰی رِزْقِهَا.»

و برای بدست آوردن روزیش به سرعت حرکت می کند.

صَبَّتْ: ریخته شده است. این کلمه سه جور قرائت شده: صَبَّتْ، صَبَّتْ و صَبَّتْ. البته شارحین نهج البلاغه صَبَّتْ را ضبط نکرده اند ولی شیخ محمد عبده در عبارت خودش این کلمه را اختیار کرده است: صَبَّتْ: به این معنا است که مورچه ها بر سر بدست آوردن روزی خود ریخته شدند و گرد آمدند. اگر یک جا خیزمن آگندمی باشد، می بیند مورچه ها می شتابند به سوی آن و مانند آب، ریخته می شوند. صَبَّتْ فعل مجبول است به معنای ریخته شده. صَبَّتْ: یعنی بخل می ورزد. اگر مورچه ای گندمی را با خود حمل کند، می بینی به هیچ قیمت نمی شود آن را از مورچه گرفت، پس آن در دادن دانه به من و شما بخیل است. و اما صَبَّتْ: از صبا یصبو گرفته شده و به معنای «اشفاق» است. صبا الیه، ای اشتاق الیه. همیشه «صبا» متعدی به «الی» می شود ولی در اینجا - بنا بر این قول - «صبا» به «علی» متعدی شده است. از این رو، اگر صَبَّتْ بخوانیم، ناچار باید یک نحوه معنای تفضیحی برای آن درست کنیم و - مثلاً - بگوئیم «صَبَّتْ مستولياً علی رزقها» اشتیاق پیدا کرد که بر رزق خود مستولی شود.

ادامه دارد